# Analysis of the verses of God's ownership and their effective role in strengthening the beliefs of believers

*Abdollah Mirahmadi*[1] *Masumeh Sultan Mirjalili*[2]

**Abstract**

An analysis of the divine verses shows that God is the owner of the universe and has dominion over everything and he has also entrusted this real and ontological dominion to human beings as a credit. This article, through content analysis and library method, seeks to prove by using verses indicating the ownership of God that not only God is the owner of the heavens and the earth, but also influences and plots them in his kingdom; Also, God has delegated this ownership to human beings in the form of credit, and man should use this credit ownership to improve his existence. Now, by this belief, if human beings arrogantly abuse this ownership, they have neglected God's plan; however, it is not possible for everyone to understand that God is the real owner, and the emergence of this belief requires its appropriate conditions; That is why the arrogant ones are unaware of the divine plan and the monotheists have seized the opportunity and with their wealth, they are sending good to themselves. Believing that human beings are the only agents of God and that their wealth is from Him, prevents the manifestation of vicious traits and its doctrinal effects appear in society and relations between believers. This research tries to prove the true ownership of God and then the credit ownership of human beings by using divine verses and to look at the impact of this view on the actions of believers.

**Keywords:** God's ownership, lordship, Real ownership, Credit ownership, Faithful living.

---

1. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Responsible author).
Email: mirahmadi_a@yahoo.com.
2. PhD student, researcher at the fourth level of Al-Mustafa University.
Email: msomirjalili@gmail.com.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

«دوفصلنامه فرهنگ پژوهی اخلاق در جامعه اسلامی»

*سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳*

# واکاوی آیات مالکیت خداوند و نقش مؤثر آنها در تقویت باورهای مؤمنان

عبدالله میراحمدی[۱]، معصومه سلطان میرجلیلی[۲]

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۲۱ – تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۵/۲۸)

## چکیده

واکاوی در آیات الهی نشان می‌دهد خداوند مالک هستی است و بر همه چیز سلطه دارد و این تسلط حقیقی و تکوینی خویش را به طور اعتباری و قراردادی، به انسان‌ها نیز سپرده است. این نوشتار به شیوه تحلیل محتوا و روش کتابخانه‌ای در صدد آن است که با بهره از آیات دال بر مالکیت پروردگار ثابت کند که نه تنها خداوند مالک آسمان‌ها و زمین است، بلکه در مملوک خویش نفوذ دارد و آنها را تدبیر می‌کند؛ همچنین خداوند این مالکیت را به‌گونه‌ای اعتباری به انسان‌ها تفویض کرده و آدمی باید از این مالکیت اعتباری جهت ارتقای وجودی خویش بهره ببرد. حال با حصول این اعتقاد اگر انسان‌ها مستکبرانه از این مالکیت سوء استفاده کنند، از مکر خداوند غافل

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی دانشگاه خوارزمی. (نویسنده مسئول)
رایانامه: mirahmadi_a@khu.ac.ir.
۲. دانشجوی دکترا، دانش‌پژوه سطح چهار جامعۀ المصطفی.
رایانامه: msomirjalili@gmail.com.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

شده‌اند؛ هرچند درک مالک حقیقی بودن پروردگار برای همگان میسر نیست و ظهور این عقیده ظرف متناسب خویش را می‌طلبد؛ از این روست که مستکبران از مکر الهی غافل بوده و موحدان فرصت را غنیمت شمرده‌اند و با دارایی خویش، خیر را به سوی خود روانه می‌سازند. باور به اینکه انسان‌ها تنها کارگزار حق‌تعالی هستند و سرمایه‌شان از اوست، از بروز صفات رذیله جلوگیری می‌کند و ثمرات اعتقادی آن در جامعه و روابط میان مؤمنان ظاهر می‌شود. این پژوهش در تلاش است با استفاده از آیات الهی، مالکیت حقیقی خداوند و در ادامه، مالکیت اعتباری انسان‌ها را به اثبات برساند و به تأثیر این نگاه در عمل ایمان‌آورندگان بپردازد.

**واژگان کلیدی:** مالکیت خداوند، ربوبیت، مالکیت حقیقی، مالکیت اعتباری، زندگی مؤمنانه.

## مقدمه

نوع بشر در هزینه کردن رفتار و اموال خویش برای دیگری بخل می‌ورزد. بررسی‌ها نشان می‌دهد اینکه انسان گمان می‌کند صاحب‌اختیار خود و اموال خویش است، مانع از خرج کردن قدرت بدنی و مالی برای دیگر اعضا جامعه می‌شود. پرسش اصلی این مقاله آن است که اثر درک اعتباری دانستن مالکیت انسان‌ها یا عدم درک این موضوع در اعمالشان چیست؟

در این مقاله به دنبال آنیم که با بررسی مالکیت خداوند و شناخت مالک حقیقی از غیر حقیقی تفاوت مالکیت انسان‌ها را بیابیم و بتوانیم با تفکر صحیح و تعمق در مالکیتشان و جایگاه و حدود آن، رفتاری متناسب با این شناخت را برگزینیم و مشکلات بی‌توجهی به آن را تشریح کنیم.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

در این میان، کتاب‌ها و مقالاتی پیرامون این موضوع نوشته شده است؛ مانند کتاب حدیث سحرگاهان از نوشته‌های امام موسی صدر و یا مقاله مبانی نظری ساختار مالکیت از دیدگاه قرآن از علی‌اصغر هادوی نیا که در فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۱۲، چاپ شده است؛ اما در این مقاله سعی در نشان دادن تأثیر این نوع تفکر در زندگی مؤمنانه است که در نوشتارهای منتشرشده دیده نمی‌شود.

البته سند گفتار ما، آیات الهی و تحلیل آیات است. هرگاه از استحکام و قدرتش غافل نشویم این سند محکم گام‌های استدلال عقلی را استوار کرده؛ راه نفوذ شیطان را سد می‌کند؛ و ثبات و آرامش، نصیبمان می‌شود. روش تحقیق در این نوشتار کتابخانه‌ای و بر تحلیل محتوا متکی است.

## ۱. مفهوم‌شناسی

برای روشن شدن موضوع، مفاهیم کلمات آن را بیان می‌کنیم تا ذهن در ادراک نوشتار یاریگرمان شود. در این میان، مالک مَلک و مَلیک، سه اسم از اسمای حسنای الهی‌اند که دارای ریشه واحد (مِلک یا مَلک) و به معنای سلطه خاصی است که زمینه‌ساز هرگونه تصرف در شیء مملوک باشد؛ همانند سلطه‌ای که انسان بر مال خود دارد یا استیلا و سلطه‌ای که حاکمان بر مردم دارند (و به آن مُلک گفته می‌شود). مِلک اعم از مُلک است و از این رو راغب می‌گوید: (مَلِک کسی است که تصرف آمرانه و ناهیانه در توده‌های مردم داشته باشد... مِلک مانند جنس است برای مُلک. پس هر مُلکی مِلک است، ولی چنین نیست که هر مِلکی مُلک باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ۴۷۲).

از نظر صیغه لفظی، مالک اسم فاعل است و ملک صفت مشبهه. ولی می‌گویند غیر از این جنبه وزنی، فرق دیگر هم دارند و آن این است که مِلک از ماده «مُلک» است و مالک از ماده «مِلک». مُلک و مِلک با یکدیگر تفاوت دارند. مِلک در مورد مملوک‌ها گفته می‌شود. انسان اگر دارایی‌ای داشته باشد مالک دارایی خودش است؛

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

یعنی این دارایی به او اختصاص دارد، هرگونه که بخواهد در آن تصرف می‌کند، از این جهت می‌گوییم «مالک». در مورد خدا جز در [خصوص] قیامت [«مالک» اطلاق نشده] که تازه بعضی آیه را «مِلک» هم خوانده‌اند و حتی بیشتر ترجیح می‌دهند که این «مالک» هم چون به طرز اماله به اصطلاح خوانده می‌شود (مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ) همان معنی مِلک را می‌دهد (مطهری، ۱۳۶۸، ۱۸۱/۲۷)

مفسر دیگری می‌گوید: «**أن المالک من له التصرّف فیما فی حوزته و تحت یده و الملک من له التصرف فی الأمور کلها أمرا و نهیا للسلطة و الغلبة علی الناس و ما فی یدهم و تحت تصرفهم طرّا**؛ مالک کسی است که تصرف در آنچه در حوزه و تحت یدش است (می‌کند) اما ملک کسی است که در همه آنچه در دست مردم است امر و نهی می‌کند به دلیل سلطه و تسلطی که دارد» (سبزواری، ۱۴۰۶، ۱۶/۱).

## ۲. مطلق بودن مالکیتِ تکوینی خداوند

همواره در جهان هستی از دو نوع مالکیت بحث می‌شود: مالکیت تکوینی و مالکیت تشریحی؛ و اینکه این مالکیت از کجا ناشی می‌شود؟ یکی از نتایج خالقیت، ربوبیت، اراده و اختیار مطلق الهی، مالکیت او نسبت به سایر موجودات است؛ زیرا این اوصاف نشان می‌دهند که همه چیز حقیقتاً در اختیار خداوند و تحت سلطه اوست و بنابراین او مالک حقیقی و تکوینی همه چیز است؛ «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ» (آل عمران، ۱۸۹).

و با توجه به اینکه اختیار و سلطه سایر موجودات در طول اختیار و سلطه خداوند است، مالکیت تکوینی موجودات دیگر در طول مالکیت تکوینی خداوند است، بدین ترتیب، مالکیت تکوینی خداوند نیز مطلق است؛ یعنی مالکیت پروردگار به طور

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

تکوینی و فراگیر همه موجودات را شامل است؛ و اراده دیگر موجودات خارج از سلطه حق متعال نیست؛ اما در مقام قانون گذاری آیا اراده محدودیت تصرفات به عهدهٔ دیگران نیز هست؟ یا تنها او نیز قانون گذار و عطابخش و محدود کننده است؟

## ۳. مطلق بودن مالکیتِ تشریعی خداوند

یکی از شئون ربوبیت تشریعی خداوند این است که تنها خداوند می‌تواند مستقلاً قوانینی برای تسلط و تصرف دیگران وضع کند و به دیگران اجازه تصرف در موجودات را بدهد یا آنها را از برخی تصرف‌ها باز دارد؛ زیرا او مالک حقیقی است؛ اما هیچ موجودی نمی‌تواند به خداوند اجازه تسلط بر امور دیگر و تصرف در آنها را صادر کند یا در مواردی او را از این کار باز دارد؛ بنابراین، مالکیت تشریعی خداوند نیز مطلق است، بدین معنا که او برای تصرف در هیچ چیز نیاز به اذن کسی ندارد؛ اما مالکیت تشریعی هر شخص دیگری در طول مالکیت اوست؛ بدین معنا که هیچ کس مجاز به تصرف در چیزی بدون اذن او نیست.

## ٤. گونه‌های آیات بیانگر مالکیت خداوند

برخی از آیات در زمینه مالکیت حقیقی به منزله متن و برخی دیگر از آیات به منزله شرح آن است که در این بخش به هر دو نمونه اشاره می‌شود.

### ٤-۱. آیات بیانگر مالکیت حقیقی خداوند

۱- «یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ» (فاطر، ۱۳) اگر در عبارات آیه از جهت زبان عربی دقّت کنیم

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

به این نکته که انحصار مالکیت از آن خداست دست می‌یابیم، زیرا در ادبیات عرب تقدیم خبر بر مبتدا مفید حصر است. ذلکم خبر است و بر مبتدا «الله» مقدم شده است و این حصر را می‌رساند؛ یعنی تنها کسی که رب شماست الله است: «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ» این جمله به منزله نتیجه است برای جملات قبلی و معنایش این است: وقتی امر خلقت و تدبیر شما، چه در خشکی، چه در دریا، چه در آسمان و چه در زمین، بدین منوال بود، یعنی منتسب به خدای تعالی و مدبر به تدبیر او بود، پس همین خدا پروردگار شماست، که مالک شما و مدبر امر شماست: «وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ» و می‌خواهد بفرماید: خدایان مشرکین هیچ چیز را مالک نیستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳۹/۱۷).

۲- «قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَن يخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ» (یونس، ۳۱) در آیه فوق که خداوند به عنوان مدبر مخلوقات معرفی شده است، «ام» به معنای «بل» است؛ یعنی مالک گوش و چشم شما خداست که تدبیر عالم انسانی و سایر موجودات همه و همه به دست اوست، نه به دست غیر او و مشرکان اعتراف دارند که خالق کل عالم خدا است و بس؛ پس باید بپذیرند که همو مدبر کل عالم است؛ بنابراین او است که هر چیزی را در جای خود آفریده است؛ پس واجب است تنها او را یگانه در ربوبیت دانسته و غیر او را نپرستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۷۱/۱۰). زمخشری نیز در تبیین آیه فوق، لازمه مالک بودن خداوند را تدبیر وی در آنچه مالک است، می‌داند؛ زیرا او خالق و مالک کل شیء است؛ پس مدبر آنها هم هست؛ مانند خلق گوش و چشم و تدبیر گوش و

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

چشم؛ در حالی که این دو عضو ظریف هستند، اما خداوند هم خلقشان کرده و هم تدبیرش می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷، ۳۴۵/۲)

۳- «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیم» (حشر، ۲۳- ۲۴) در آیه فوق، کلمه «ملک» به فتح میم و کسر لام به معنای مالک تدبیر امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۸۳/۱۹).

۴- «تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلَی کلُ شیَءٍ قَدِیرٌ» (ملک، ۱)

از آنجا که جملهٔ «الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ» مطلق است، شامل تمامی ملک‌ها می‌گردد و این تعبیر یعنی «خدایی که ملک به دست اوست» استعاره به کنایه است، می‌خواهد به طور کنایه از کمال تسلط خدا بر ملک خبر دهد و بفهماند آن‌چنان ملک در مشت او است که به هر نحو بخواهد در آن تصرف می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۸۴/۱۹). از نظر برخی مفسران، آوردن «ید: دست» در آیه مجاز از تسلّط و احاطه بر حکومت است. در جملهٔ «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیَاةَ» نیز «موت» را بر «حیات» مقدّم داشته؛ چراکه مرگ به قهر و غلبه نزدیک‌تر است؛ ولی حیات آن است که موجب زنده بودن چیزی می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۷۳/۶).

۵- «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیرْ إِنَّکَ عَلَی کلُ شیَءٍ قَدِیرٌ» (آل عمران، ۲۶)

با دقت در این آیات هرگونه ملک و سلطه و نفوذی در عالم فرض شود؛ تحت سلطه خداست. هر سلطانی نیز ملک و سلطه خود را مرهون افاضه او می‌داند؛ چنانکه

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

هر منزوع السلطه‌ای باید بداند که نزع سلطنت از او به اراده سلطان حقیقی، یعنی خدا بوده است.

## ٤-۲. آیات بیانگر مالکیت حقیقی خداوند

۱- «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ» (مائده، ۱۸)

۲- «لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِیهِنَّ وَ هُوَ عَلَیَ کلُ شیَءٍ قَدِیرُ» (مائده، ۱۲۰)

کلمه «بینهما» در آیه نخست اشاره به موجوداتی که در بین آسمان‌ها و زمین است، دارد. کلمه «فیهن» در آیه دوم اشاره به موجودات آسمانی و زمینی که در خود آسمان‌ها و زمین موجودند، دارد؛ نتیجه آنکه خداوند مالک و مدبر همهٔ آنها است؛ خواه آنچه در آسمان یا در زمین یا هر دو باشد.

## ٤-۳. آیات نفی‌کننده مالکیت از غیر خداوند

۱- «وَ قُلِ الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُن لَّهُ وَلِی مِّنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیرًا» (اسراء، ۱۱۱)

۲- «قُلِ ادْعُواْ الَّذِینَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا یَمْلِکُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِی الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِیهِمَا مِن شِرْکٍ وَ مَا لَهُ مِنهُم مِّن ظَهِیرٍ» (سبأ، ۲۲)

این آیات با بیان نفی مالکیت دیگران در ثبوت اعتقاد به مالکیت حق تعالی نقش ویژه‌ای دارد.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

علامه طباطبایی در بیان این آیه دوم می‌فرماید: بر اساس جمله «قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» عدم استجابت دعای افراد دلیلی بر ابطال الوهیت مشرکان است؛ یعنی آنچه را خدا می‌دانید از او حاجت بطلبید و همین عدم اجابت یعنی اله نیستند؛ همچنین تعبیر «لایَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ» در جای جواب قرار گرفته، گویا شخصی پرسیده: اگر مشرکان خدایان خود را بخوانند، چه می‌شود؟ فرموده: هیچ حاجتی از ایشان را استجابت نمی‌کنند، چون مالک حتی سنگینی و وزن یک ذره در همه آسمان‌ها و زمین نیستند و اگر مالک بودند، به همان مقدار می‌توانستند استجابت کنند و ربوبیت و الوهیت تمام نمی‌شود، مگر به مالک بودن (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۵۷/۱۶).

از بیانات علامه طباطبایی چند نکته قابل برداشت است که عبارتند از:

الف) مالک بودن خداوند نشانه‌اش برآورده کردن حاجات است؛ زیرا اگر خداوند مالک نبود، نمی‌توانست حاجات بندگان را برآورده کند. این اعتقاد بسیار در یاری کردن بندگان و حرکت در عمل خیر سازنده است.

ب) این مالک یگانه عالم شریکی هم ندارد، تنها مالک اوست.

ج) از آنجا که خداوند تنها مالک هستی است، پس تنها رب و تنها اله هم اوست.

۳- «ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ» (فاطر، ۱۳)

تلاش قرآن کریم برای توحید ربوبی است که ثابت کند او رب است و لا غیر. همه نظام را او می‌پروراند، انسان را هم او تدبیر می‌کند و می‌پروراند. انسان در برابر او مسئول است؛ باید حرف او را گوش بدهد و لا غیر. این توحید ربوبی است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ۴۲۰/۱) پس باید تنها او مالک باشد.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

کلمه «قطمیر» -بنا به گفته راغب- به معنای اثر و باقی مانده‌ای است که از خرما بر هسته خرما می‌ماند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ۶۷۸)؛ همچنین بنا به گفته طبرسی «قطمیر» آن روپوشی است که روی هسته خرما را پوشیده است. بعضی دیگر نیز گفته‌اند: هسته‌ای است که در جوف هسته خرما هست (طبرسی، ۱۳۷۲، ۶۳۲/۸) به هر حال معنای مورد نظر طبرسی و راغب اصفهانی با وجود تفاوت به نوعی به مبالغه در گفتار اشاره دارد و می‌خواهد بفرماید: خدایان مشرکان هیچ چیز را مالک نیستند (همان).

پس از آنچه تاکنون گفته شد معلوم شد که احتجاج آیه بر نفی مالک از راه مستجاب نکردن دعای دعاکنندگان در همه صورت‌های سه‌گانه جریان دارد، یعنی صورتی که آلهه خود مالک آسمان‌ها و زمین باشند و ملکشان مطلق باشد و صورتی که در مالکیت آسمان‌ها و زمین با خدا شریک باشند، یعنی ملکشان مطلق نباشد و صورتی که اصلا مالک نباشند، ولی ظهیر و یاور خدا باشند. مشرک درباره آلهه خود هر یک از این سه صورت را قائل باشد، آیه شریفه آن را ابطال می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۵۸/۱۶).

بنابراین هیچ موجودی، مستقل از خدا، مالک ذره‌ای از موجودات ارضی و سماوی نیست؛ همچنان که هیچ موجودی شریک و همتای خدا در مالکیت نیست و هیچ کس پشتیبان مالکیت خدا نخواهد بود که هرگاه خدا بخواهد اعمال مالکیت کند، دیگری دستیار او باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ۴۲۴).

۴- «مالکِ یَوْمِ الدِّین» (حمد، ۴)

در آیه فوق کلمه «مالک» به معنای سلطنت، نیروی اداره نظام قوی، مالکیت و تدبیر است؛ بنابراین آیه به معنای پادشاه روز جزاء است؛ چنانکه در جای دیگر فرموده است: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ؛ امروز ملک از کیست؟ از خدای واحد قهار» (غافر، ۱۶) (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۳۸۸/۱).

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

فیض کاشانی نیز بر اساس روایات تفسیری آیه فوق را چنین معنا کرده است: کسی که قادر بر اقامه یوم دین و قضاوت در آن روز است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۸۳/۱). برخی نیز این معنا را تأیید می‌کنند که صفت «ملک» بر آن «مالکی» استناد داده می‌شود که می‌تواند در مملوک خود تدبیر کند (رک: سبزواری، ۱۴۰۶ق، ۱۶؛ ابن شهرآشوب،۱۳۶۹ق، ۸۹/۱)

برخی نیز بر این باورند که مالک کسی است که در اعیان هر طور که می‌خواهد تصرف می‌کند (کاشانی، ۱۴۲۳ق، ۲۷/۱). با دقت در نگاه مفسران در این آیات نیز دریافتیم مالک نه تنها بر ملک خویش سلطه دارد، بلکه در آن نفوذ هم دارد.

## ٤ـ٤. آیات بیانگر تمام جنبه‌های مالکیت خداوند

چنین آیاتی به نوعی بر سایر آیات بیان‌شده نیز دلالت دارد. با این توضیح که هم بر محدوده ملک خداوند و هم بر نفی دیگران از سلطه و هم ملک معنوی خداوند دلالت می‌کند. شاخص‌ترین آیه در این زمینه عبارت است از:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیرْإِنَّکَ عَلَی کلُ شیَ قَدِیر؛ بگو (ای پیغمبر): بار خدایا، ای پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی ملک و سلطنت بازگیری و هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی، هر خیر و نیکویی به دست توست و تنها تو بر هر چیز توانایی» (آل عمران، ۲۶).

در این آیه سخن تنها از ملک اعتباری زمین و آسمان یا دنیا و آخرت نیست؛ بلکه مفادش، گذشته از آن، ملک معنوی مانند رسالت، نبوت و ولایت است؛ همان‌گونه که ملک ظاهری چون سلطنت را مخصوص خدای سبحان می‌داند و او به هرکس بخواهد می‌دهد و چون وی حکیم و اراده‌اش حکیمانه است، بر اساس

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

حکمت کسی را مَلِک می‌کند یا مُلک را از کسی می‌ستاند؛ همچنین به انسان هشدار می‌دهد تا داشته‌هایش را از آنِ خویش نپندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۵۵۰)؛ افزون بر این، در آیه فوق کلمه «مُلک» جامع ملک و ملکوت است (همان، ۵۵۱). سلطه داشتن غیر از مالک سلطه بودن است؛ در حقیقت در آیه مورد بحث، خداوند خود را مالک سلطه‌ها و مُلک‌ها می‌داند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ» در حالی که دیگران براساس روایت «إِنَّ النَّاسَ مُسَلَّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۷۲/۲) یا مالک‌اند و بر ملک خویش سلطه دارند، یا ملک‌اند و بر قلمرو خود چیره، اما بر سلطه خویش تسلطی ندارند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۵۵۱).

خدای سبحان که مالک مقتدر سلطه است، به هر که بخواهد، سلطنت را می‌دهد و از هر که بخواهد، آن را می‌ستاند، مثلاً سلطه بر چشم و گوش و دیگر اندام‌ها را زمانی می‌دهد و گاه می‌ستاند، یعنی انسان دارای چشم و گوش است، اما مالک سلطه بر چشم و گوش نیست: «قُلْ مَن یَرْزُقُکُم مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّن یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَن یخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ مَن یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ» (یونس، ۳۱)

در این آیه به روشنی دریافتیم:

۱- هرگونه مُلک و نفوذی در عالم فرض شود تحت سلطه خداست.

۲- هر سلطانی در هر چه تسلط دارد، این افاضه پروردگار به اوست.

۳- هرکسی از سلطه بر چیزی منع شده، این منع هم تحت اراده او بوده است.

اما اینکه این مالک ملکش را به چه کسانی داده است، در مباحث بعدی این مطالب روشن می‌شود.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

## ۵. اهمیت دادن به مالکیت در قرآن

آیه‌هایی از قرآن ناظر به ثروت‌های کسب شده از راه اسباب ارادی (مبتنی بر کار و تلاش اقتصادی) یا مطلق اسباب کسب درآمد است و بدین‌سان، استقلال زن و مرد در مالکیت را به طور مطلق ثابت می‌کند.

### ۵-۱. عدم تفاوت زن و مرد در مالکیت

خداوند در این گروه از آیات اشاره می‌کند که هر مرد یا زنی که از راه تلاش و کسب، سرمایه‌ای را به دست آورد، مالک می‌شود و تفاوت جنسیتی باعث عدم تکسب نیست: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سْلُواْ اللَّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكلُ شيءٍ عليماً» (نساء، ۳۲) برای مردان نصیبی است از آنچه به دست می‌آورند و برای زنان نصیبی [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد] و از فضل [و رحمت و برکت] خدا بخواهید و خداوند به هر چیز داناست.

کسب در فرهنگ‌های واژه‌شناسی، به طلب روزی، جمع کردن و سود بردن معنا شده است؛ «اکتساب» که افتعال از این ماده است همان معنا را می‌رساند (العین، واژه کسب). با این تفاوت که «کسب» مطلق بوده و به هرگونه بهره و درآمد گفته می‌شود؛ اما «اکتساب» ویژه بهره‌هایی است که انسان با اختیار و قصد تحصیل می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳۳۷/۴)

واژه‌های کسب و اکتساب در قرآن معمولاً در تلاش معنوی و عمل شایسته و ناشایست به کار رفته‌اند؛ اما در این آیه به معنای تلاش مادی نیز تفسیر شده‌اند. در این آیه نیز در کنار «رجال» به طور مستقل ذکر شده است. «لام» اختصاص که دال بر مالکیت است بر هر دو داخل شده است؛ بنابراین معنای آیه براساس یکی از وجوهی که گفته شده، آن است که هر یک از مرد و زن، مالک بهره‌ای است که از

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

طریق تجارت و زراعت و مانند آن عایدش می‌شود (طوسی، ۱۴۰۹، ۱۸۳/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۳/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۴۴۶/۱).

قرآن به مالکیت زنان و مردان که خود قادر بر حفظ اموالشان هستند فقط احترام نگذاشته، بلکه دایره مالکیت را گسترش داده و اطفال را نیز مالکیتشان را محترم دانسته است.

## ۵-۲. احترام به مالکیت کودکان

در قرآن به مالکیت کودکان نیز ارزش نهاده و نهی از خوردن اموال آنها شده و برای اینکه اموال آنها از بین نرود، تدابیری اندیشه شده است: «**وَ ابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتىَّ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَستُم مِّنهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكلوهَا إِسرَافًا وَ بِدَارًا أَن يَكْبرواْ وَ مَن كاَنَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَن كاَنَ فَقِيرًا فَلْيَأْكلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشهدُواْ عَلَيهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا**؛ یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن زناشویی رسند، پس اگر در آنان رشدی یافتید اموالشان را به خودشان واگذارید؛ و از بیم آنکه مباد به سن رشد رسند اموالشان را به ناحق و شتاب مخورید. هر که توانگر است عفت ورزد و هر که بی‌نواست به آن اندازه که عرف تصدیق کند بخورد؛ و چون اموالشان را تسلیمشان کردید کسانی را بر آنان به شهادت گیرید و خدا برای حساب کشیدن کافی است» (نساء، ۶).

به خوبی احترام به حق اموال کودکان درآیات مطرح‌شده، واضح شد؛ البته خداوند برای واگذاری مالکیت اکتفاء به این نکرده که بندگان صالح از این اموال در هستی بهره برند، بلکه به مستکبران نیز عطاء کرده است.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

### ۵-۳. مالکیت به همه خواه عادل خواه مستکبر

قرآن کریم به اصل مُلک و مَلک، گرچه نعمت خداست چندان اهمیتی نداده و از ملوک و سلاطین با عظمت یاد نکرده مَلک و سلطنت مادی، سِمَتی دنیایی و قلیل است که خدای سبحان به عنوان آزمون آن را که متاع قلیل است به هرکس بخواهد می‌دهد: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیرْ إِنَّکَ عَلَی کلُ شیَءٍ قَدِیرٌ» (آل عمران، ۲۶).

این مُلک همان‌گونه که به شایستگانی مانند داوود علیه السلام می‌رسد: «و قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ ءَاتَئهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَاکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَلَمِینَ» (بقره، ۲۵۱) از سوی دیگر، در اختیار افرادی همچون نمرود نیز قرار می‌گیرد: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِمَ فِی رَبِّهِ أَنْ ءَاتَئهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذ قَالَ إِبْرَاهِمُ رَبِیّ الَّذِی یُحْیِ وَ یُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِ وَ أُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لَا یهَدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِین» (بقره، ۲۵۸).

این عطا و بخشش الهی است به بندگان تا بندگی خویش را با آن ثابت کنند و سربلند شوند؛ زیرا مالکیت آدمی یک مالکیت اعتباری است.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

## ٦. مالکیت اعتباری انسان

مالکیت دو نوع لحاظ شد: مالکیت حقیقی و مالکیت اعتباری. در آیات الهی به مالکیت انسان و بهره‌برداری او از اموالش اجازه داده شده است. مالکیتی که در روابط اجتماعی انسان‌ها مطرح است و به انسان‌ها اسناد داده می‌شود، مانند: «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» (نساء، ۲۹) همان مالکیت اعتباری است و اعتبار آن برای نظم امور اجتماعی است؛ البتّه این سلطه اعتباری دارای اثر است. اثر این سلطه آن است که تصرّفات مالک در مِلک به رضایت کسی منوط نیست؛ ولی تصرّفات دیگران، بر رضایت مالک متوقّف است (هادوی تهرانی، ۱۳۷۸، ۱۱۴).

بدین ترتیب، «مالکیت اعتباری» عبارت از اعتبار واجدیت و احاطه شخصی (حقیقی یا حقوقی) بر شیء که اعم از عین و منفعت است؛ به گونه‌ای که بر آن شیء سلطه داشته باشد و بتواند در آن تصرّف کند و مانع تصرّف دیگران شود. در شرع نیز همین معنای عرفی لحاظ شده است؛ البتّه برخی محدودیت‌ها درباره آن مطرح می‌شود (قحف، ۱۴۱۱، ۶۱)؛ بنابراین می‌توان گفت: عنصر اصلی در مفهوم مالکیت، «امکان تصرّف» است این امکان گاه به دایره وجود ارتباط می‌یابد که در این صورت، مالکیت حقیقی مطرح می‌شود و گاه به معنای امکان فلسفی نیست؛ بلکه بر جواز دلالت می‌کند. در مالکیت اعتباری، عاقلان با تشبیه به مالکیت حقیقی که در آن، مالک امکان وجودی جهت تصرّف در ملک را داشت، بین مالک و مِلک اعتباری، رابطه‌ای برقرار می‌سازند که مالک جهت رسیدن به مقاصد اجتماعی، در تصرّف مجاز باشد؛ بنابراین، مالکیت حقیقی به دنبال جواز فلسفی و مالکیت اعتباری، در پی جواز تشریعی است؛ پس تفاوت اساسی این دو مالکیت این است که در مالکیت حقیقی، همواره مِلک بر مالک قائم است و هیچ وقت از مالکش جدا و مستقل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰۲/۳)؛ ولی ملکیت اعتباری از آنجا که قوامش به وضع و اعتبار است، قابل تغییر و تحوّل است، امکان دارد این نوع ملک از مالکی به

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

مالک دیگر منتقل شود و می‌توان گفت که یکی از نشانه‌های مالکیت اعتباری، قابلیت انتقال مِلک است.

اما وقتی سخن از رابطه انسان با خداست، مالکیت حقیقی نامحدود مطرح است. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: از اموالی که خدای سبحان شما را در آن خلیفه خود ساخت انفاق کنید «**وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ**» (حدید، ۷) «**وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ**» (نور، ۳۳)؛ پس مال حقیقتاً از آنِ خداست که آن را در اختیار انسان گذاشته است و انسان در مورد اموال، خلیفه خداست. استفاده این مطلب از آیه اول اگر دشوار باشد، از آیه دوم آسان است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ۴۲۱).

بنابراین، در مسائل اقتصادی که بر پایه روابط اجتماعی تنظیم می‌شود، هرکس از راه مشروع مالی کسب کند، مالک آن است و دیگران بدون اذن او نمی‌توانند در آن تصرف کنند؛ اما در رابطه انسان‌ها با خدای سبحان، مِلک و مالک، همه مِلک خدا هستند. بلکه می‌گوید هرجا نفوذ و سلطنتی هست که دیگران دارند این هم مِلک خداست و خدا به اینها داد «**قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ**» (آل عمران، ۲۶)

نه تنها خود مَلِک است که مُلک هم از اوست: «**وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**» (آل عمران، ۱۸۹) بلکه دیگران هم اگر سلطه دارند عطیه اوست. «**قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**» (آل عمران، آیه ۲۶)

امام امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر «لا حول ولا قوه الّا بالله» می‌فرماید: خداوند مالک است و او ما را مالک کرده است؛ پس مادامی که مال او در اختیار ماست تکلیفی داریم و با بهای آن تملیک، این تکلیف باقی است: «**إنّا لا نملک**

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

مع الله شیعاً ولا نملک الّا ما ملّکَنّا فمتی ملّکَنا ما هُوَ اَملکُ به منّا کلّفنا وَ مَتی أخذَهُ منّا وَضع تکلیفه عنّا» (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۴) از علی علیه السلام پرسیدند معنای «لا حول ولا قوه الّا بالله» چیست؟ فرمود: ما با وجود خدا در عرض او مالک نیستیم؛ جز آنچه او به ما دهد چیزی نداریم؛ بنابراین، هرگاه ما را مالک چیزی سازد او نسبت به آن مالک‌تر است تکلیفی بر دوش ما خواهد نهاد و هرگاه بازگیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است.

حضرت در جای دیگری می‌فرماید: «او چنان مالک ماست و در وجود ما تصرف دارد که ما بدان گونه مالک خود نیستیم و قدرت تصرف در خود را نداریم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

نتیجه آنکه که گویا خداوند مالکیت خویش را به ما طوری تفویض کرده که در عین مالک بودن ما تسلط حق نافذتر است. تسلط، تسلط کارگر در اموال صاحب‌کار با نظارت صاحب سرمایه است؛ همچنین این عقیده نیز در عمق و لایه‌های درونیش مانع از بخل در خرج کردن سرمایه در راهی که خداوند تعیین کرده است می‌شود؛ بنابراین به خوبی می‌توان آثار باور مالکیت خداوند و تبعات این اعتقاد را در موحدان دید.

## ٦-١. رابطه مالکیت انسان‌ها و بینش موحدانه و ملحدانه

دارندگان بینش توحیدی منطقی الهی دارند که همواره به ویژه در بهترین حالات یعنی در تعقیب نماز از آن سخن می‌گویند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَیَ کلُ شیَءٍ قَدِیرٌ» (آل عمران، ۲۶) و اگر صاحب ملکی شوند، خدای را بر آن نعمت شکر می‌گزارند، مانند سخن موحدانه حضرت یوسف علیه

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

السلام که در محضر ربوبی عرضه داشت: «رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف، ۱۰۱) موسای کلیم علیه السلام نیز در مقام موعظه به گروهی از بنی اسرائیل فرمود: «يَا قَوْمِ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ وَ جَعَلَكُم مُّلُوكاً وَ ءَاتَئكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» (مائده، ۲۰) و آن گاه که حضرت سلیمان علیه السلام تخت ملکه سبأ را نزد خود حاضر یافت، چنین فرمود: «قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل، ۴۰).

اگر ملکی نصیب موحد شود، آن را عطیه‌ای الهی می‌داند و خویش را برای شکرگزاری و خدمت مهیا می‌کند؛ اما غیر موحد اگر ملکی به دست آورد، خود را مالک مَلک و ملک می‌پندارد: «وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَاقَوْمِ أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تجرِي مِن تحتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَاذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ» (زخرف، ۵۱– ۵۲) قارون نیز درباره اموال بسیاری که در اختیارش بود چنین می‌گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي» (قصص، ۷۸)؛ بنابراین نظام عالم برحسب مقدرات معینی در چرخش است و هیچ عطایی خارج از حکمت الهی نیست.

## ۶-۲. هدف از اعطای مال به انسان

اعطای ملک و قدرت، گاهی برای امتحان و قدرت بخشیدن همراه با مسئولیت شکرگزاری است چنانکه می‌فرماید: «وَ لَقَدْ نَصرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُواْ

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون» (آل عمران، ۱۲۳) و یا آیه زیر که می‌فرماید: «وَ اذْكُرُواْ إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَاوَئكُمْ وَ أَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون؛ و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آنچنان که می‌ترسیدید مردم شما را بربایند؛ ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی‌های پاکیزه بهره‌مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید» (انفال، ۲۶).

گاهی نیز اعطای مال یا امهال مقتدر، زمینه کیفر است: «وَ لَا يحَسَبَنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيزْدَادُواْ إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِين» (آل عمران، ۱۷۸) و چنین کسی با سوء استفاده از قدرت، به تدریج راه سقوط دستگاه خود را خواهد پیمود: «وَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُون وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِين» (اعراف، ۱۸۲– ۱۸۳).

## ٦-۳. اداره نظام هستی با اعطای مال

خداوند خیر محض است و هرچه از او می‌رسد نمی‌تواند خیر نباشد؛ پس عطایای ذات اقدس الهی برای مجموع نظام هستی «خیر» است؛ ولی گاهی پاداشی به صورت امتحان و برای روشن شدن و شکوفا ساختن درون انسان‌ها و زمانی برای ذلیل کردن و تنبیه انسان متجاوز به شکل استدراج او را می‌گیرد و این تنبیه اگر هم برای آن انسان متجاوز خیر نباشد، نسبت به کل نظام هستی خیر است. چنان‌که در آیه‌ای می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِي الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِکَ الْخَيرْإِنَّکَ عَلَى كلُ

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

شیَ قَدیر؛ بگو (ای پیغمبر): بار خدایا، ای پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی ملک و سلطنت بازگیری و هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی، هر خیر و نیکویی به دست توست و تنها تو بر هر چیز توانایی» (آل عمران، ۲۶).

از جمله «بِیَدِکَ الْخَیرْ» برمی‌آید که اعطای ملک به کسی و نزع آن از دیگری و همچنین عزت بخشیدن به شخصی و به ذلت کشاندن فرد دیگر، از مصادیق «خیر» نسبت به مجموع نظام هستی است که فقط نزد خداست و تنها راه رسیدن به «خیر» به لحاظ شخص نیز ارتباط با خداست.

## ۷. تأثیر تقوا در مالکیت

تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید (مطهری، ۱۳۶۸، ۶۹۲/۲۳)

آیات ۵ تا ۸ سورهٔ لیل نیز تفاوت فرد باتقوا و فرد غیر متقی را در مواجه با مال بیان می‌کند. حاصل دو آیه این است که کسی که مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد و مال خود را به خاطر خدا و تحصیل ثواب او انفاق کند، ثوابی که به زبان رسولش وعده‌اش را داده (ما چنین و چنانش می‌کنیم) به او می‌دهیم. چنان‌که در آیه «فَسَنُیَسرِّهُ لِلْیُسْری» (لیل، ۷) منظور از آن این است که توفیق اعمال صالحه را به او بدهد و انجام این‌گونه اعمال را برایش آسان سازد، به طوری که هیچ گونه دشواری در آن نباشد و یا منظور این است که او را آماده حیاتی سعید کند، حیاتی نزد پروردگارش، حیاتی بهشتی و به این نحو آماده‌اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد. علامه وجه دوم را بیشتر می‌پسندد (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۱۰/۲۰).

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

با این آیات روشن می‌شود انفاق مال برای متقیان سختی ندارد؛ زیرا وی «خودش» را از «ناخود» تشخیص داده است و تسلط بر ناخود پیدا کرده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۷، ۱۶۰/۲۷) جای دیگر می‌فرماید: اگر انسان بتواند بر نفس خودش در آن حد مسلط باشد که بر جبن خودش مسلط باشد، بر بخل، حسد، خشم، طمع، آز و حرص خودش مسلط باشد، این اسمش «تقوا» (همان) یعنی انفاق در راه خدا از ملکه تقوا ناشی می‌شود.

نتیجه اینکه دارا بودن تقوا با نداشتن بخل ارتباط دارد. فرد متقی بر بخل چیره شده و اینکه چطور متقی بر بخل خود غلبه کرده به این دلیل است که مال را از آنِ خود نمی‌داند. مالک خداست و فقط او باید از آن نگهداری کند و به جا مصرف نماید و این سخن شهید مطهری کامل کننده کلام است: تقوا لازمه انسانیت است. انسان اگر بخواهد از طرز زندگی حیوانی و جنگلی خارج شود ناچار است که تقوا داشته باشد (همان، ۶۹۷/۲۳)

## نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش در محورهای زیر قابل دسته‌بندی است:

۱. در بینش اسلامی، خداوند، محور و کانون جهان هستی است.

۲. رابطه او با جهان و انسان، رابطه خالقیت (برای نمونه، ر.ک: رعد، ۱۶، زمر، ۶۲، انعام، ۱۰۲، غافر، ۶۲) و ربوبیّت (برای نمونه، ر.ک: انعام، ۱۶۴، سجده، ۵، طه، ۵۰، انسان، ۳) توأمان است؛ از این رو، تمام هستی و از جمله انسان، هم در اصل وجود و ادامه آن و هم در نیل به کمال وجودی خود، نیازمند او هستند.

۳. اثر مستقیم خالقیت و ربوبیت، «مالکیت» خداوند نسبت به جهان هستی است؛ چه، آن کسی که چیزی را بیافریند و اداره کند، بی گمان مالک آن است (آل عمران، ۱۰۹).

٤. بدین جهت، مالکیت او بر هستی، مالکیت حقیقی است.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

۵. برآیند این اصل، انحصار حق حاکمیت و قانون گذاری به خداست (ر.ک: انعام، ۵۷ و ۶۲، یوسف، ۴۰ و ۶۷، قصص، ۷۰ و ۸۸، غافر، ۱۲)؛ چراکه مالکیت دیگران نسبت به خود و استعدادها، توانمندی‌ها و دارایی‌های آنان، اعتباری و به اجازه و فرمان خداست.

٦. اوست که حدود آزادی افراد را در فعالیت‌های اقتصادی را مشخص می‌کند. طبیعت با همه ثروت مقررات الهی است. از این رو، هرگونه آزادی بی قید و شرط در مسائل اقتصادی منتفی است. قرآن کریم، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید و از مالی که خدا به شما داده است، به ایشان [بردگان باز خریده شده] بدهید (نور، ۳۳) نیز (حدید، ۷)؛ و از آنچه شما را در [استفاده از] آن جانشین کرده است، انفاق کنید.

۷. در قرآن کریم دو گونه نگرش درباره ثروتمندان مطرح شده است: یکی نگرش توحیدی که سمبل آن حضرت سلیمان است، او که اموال را از فضل پروردگار (نمل، ۴۰) می‌داند و از آنها در راه رضای حق بهره می‌برد؛ و دوم: نگرش قارونی که ثروت را علی علم (قصص، ۷۸) می‌پندارد و آن را ابزاری برای نخوت و غرور، لهو و سرگرمی، تحقیر توده‌ها و تقویت بنیان‌های فساد قرار می‌دهد (ر.ک: زخرف ۵۱– ۵۳؛ شعراء، ۱۱۱؛ توبه، ۸۷– ۹۳؛ همزه، ۱– ۳؛ علق، ۶– ۷؛ تکاثر، ۱– ۲؛ قلم، ۱۰– ۱۴؛ اعراف، ۷۵– ۷۶؛ سبأ، ۳۵؛ قصص، ۷۹). به جرأت می‌توان ادعا کرد که بیشترین آموزه‌های قرآنی در زمینه نکوهش ثروتمندان، نکوهش از اخلاق و نگرش قارونی است؛ چنان که مهم‌ترین مشکل غالب جوامع، نه ضعف اقتصادی که ضعف اخلاق اقتصادی است.

۸. با نگاه موحدانه به مالکیت هیچ منع و بخلی از صرف مال در بهره‌مندی یتیمان و مسکینان اتفاق نمی‌افتد (ر.ک: ذاریات، ۱۹؛ معارج، ۲۴– ۲۵).

۹. انسان متقی در انفاق در راه خدا بخل ندارد.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

## منابع


- **قرآن کریم**
- شریف رضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ق، **نهج البلاغه**، تصحیح: صبحی صالح، قم: هجرت.

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۳۶۹ق، **متشابه القرآن ومختلفه**، قم: بیدار.
۲. ابن عباس، عبدالله بن عباس، ۱۴۱۳ ق، **غریب القرآن فی شعر العرب**، بیروت: موسسۀ الکتب الثقافیۀ.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، **تفسیر تسنیم جلد ۱۳**، قم: انتشارات اسراء.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱ش، **تفسیر تسنیم جلد۲٤**، قم: اسراء.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۳ش، **تفسیر موضوعی جلد ۲**، قم: اسراء.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد راغب، ۱۴۰۴ق، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: دار العلم.
۷. زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل**، بیروت: دار الکتاب العربی.
۸. سبزواری، محمد، ۱۴۰۶ق، **الجدید فی تفسیر القرآن المجید**، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۹. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. طوسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو.
۱۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، **التبیان جلد ۹**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۲. فراهیدی، خلیل ابن احمد، ۱۴۱۴ق، **العین**، قم: هجرت.
۱۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، **تفسیر الصافی**، تهران: مکتبه الصدر.
۱۴. قحف، منذر، ۱۴۱۱ق، **السیاسۀ الأقتصادیۀ فی إطار النظام الإسلامی**، بی‌جا: البنک الإسلامی للتنمیۀالمعهد الإسلامی للبحوث والتدریب.


[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]

۱۵. کاشانی، فتح الله بن شکر الله، ۱۴۲۳ش، **زبدةالتفاسیر**، قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸ش، **مجموعه آثار**، تهران: صدرا.
۱۷. هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۷۸ش، **مکتب و نظام اقتصادی اسلام**، قم: موسسهٔفرهنگی خرد.

[ Downloaded from cssq.ir on 2026-10-12 ]